



سپس عیسی بیرون رفت و بنا به عادت، راهی کوه زیتون شد و شاگردانش نیز از پی او رفتند 40. چون به آن مکان رسیدند، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در آزمایش نیفتید» 41. «سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو زده، چنین دعا کرد» 42: ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود» 43. «آنگاه فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد» 44. پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید 45. چون از دعا برخاست و نزد شاگردان بازگشت، دید از فرط اندوه خفته‌اند 46. به ایشان گفت: «چرا در خوابید؟ برخیزید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید».

موقعی وجود دارند که آنقدر سختی روی ما انسان‌ها انباشته می‌شود که دیگر نمی‌توانیم فشار بر ذهن، جسم و روح را تحمل کنیم. استرس مداوم در محل کار و در خانواده می‌تواند بیشتر از تحمل انسانی باشد. فرد نمی‌تواند در همه جبهه‌ها بجنگد. در نهایت له می‌شود و یا بیمار می‌شود یا باید کار را رها کند و به کلینیک منتقل شود تا بتواند زنده بماند. همه ما این موقعیت‌های سخت را می‌دانیم و آگاه هستیم چقدر دشوار است در چنین شرایطی تصمیم درست را بگیریم. ممکن است همه‌ی آنها بیش از حد شوند: کار، مشکلات کار، مراقبت از فردی معلول، استرس در انجمن کلیسا. همه اینها می‌توانند بیش از توانایی ما باشند. و در نهایت باید تحت فشار تسلیم شویم.

در روز پنجشنبه سبز عیسی در همین وضعیت بود. عیسی در باغ جتسیمانی، نبردی روحی داشت که آنقدر جدی بود که منجی جهان را تا سر حد آخرین ذخایر قدرت خود می‌کشاند. جالب اینجاست که این نبرد عیسی درست بین شام آخر و شکنجه ظالمانه و مرگ و اتفاق افتاد. نبرد در جتسیمانی، به اصطلاح، دروازه‌ای برای رنج عیسی بود. عیسی اینجا پیش دروازه رنج ایستاده بود. هنوز راه برگشت وجود داشت. یک انتخاب واقعی وجود داشت که برگردد و از آنجا بیرون برود.

در این شب سرنوشت‌ساز، شاگردان از عیسی دور نبودند و عیسی به آنها فرمود: «دعا کنید تا در وسوسه نیفتید!» همه می‌دانیم که این داستان چگونه ادامه یافت. به ما گفته نشده است که عیسی چه مدت دور ماند. اما احتمالاً زمان کمی نبوده، بنابراین همه یکی پس از دیگری چرت می‌زدند. اما آنها بایستی دعا می‌کردند! آیا آنها حداقل در هنگام شام آخر متوجه نشدند که این شب نقطه اوج مأموریت عیسی خواهد بود؟ هنگامی که عیسی نان را گرفت و فرمود: «بگیر و بخور! این بدن من است» و سپس جام را گرفت و فرمود: «بگیر و بنوش! این خون من است.» شاگردان باید متوجه می‌شدند که هر کاری که عیسی تا به آن زمان انجام داده بود در آن لحظه به اوج خود می‌رسید. چرا آنها در آن شب خوابیدند؟ و باز هم تعجب نمی‌کنم. کلیسای کنونی با شاگردان عیسی فرق ندارد. به عنوان مثال: می‌بینم که کلیسا بسیار شبیه باغ جتسیمانی است. کلیسا در زمان ما فقط یک جهت را می‌شناسد. و آن سراسیمگی است. در جامعه ما نیز صحبت از ایمان روز به روز دشوارتر می‌شود. و حتی در خانواده‌هایمان همین است... سخت‌تر و سخت‌تر است ایمان خود را به فرزندانمان توصیه دهیم. مصیبت بزرگ در کلیسا است. تهدید از بیرون و از درون ما است... و سپس عیسی نیز به ما می‌فرماید: «بیدار باش و دعا کن! تا به وسوسه نیفتی!» و ما چه کاری انجام می‌دهیم؟ متأسفانه، ما همین کاری را که شاگردان اول انجام دادند انجام می‌دهیم... ما به خواب فرو می‌رویم. گویی ما حتی متوجه نمی‌شویم که انسانها بدون عیسی گم می‌شوند. بیایید نگاهی به عیسی بیاندازیم. در آن ساعت وسوسه چه کاری کرد؟ چگونه دعا خواند؟ در آغاز مأموریت عیسی، مبارزه او با شیطان نیز به طرز چشمگیری با وسوسه در بیابان شروع شده بود. شیطان سه بار سعی کرد عیسی را از مسیر خود منحرف کند. شیطان، همچنین نام دیابولوس دارد. معنی این واژه، فردی است که همه چیز را با هم قاطی می‌کند. او همیشه فقط یک هدف دارد. او می‌خواهد ما را از خدا دور کند. حقیقت این است که ما فرزندان خدا هستیم و بنابراین زندگی ما در دست اوست. شیطان عامل آشفتگی است. او می‌خواهد کاری که خدا انجام داده را به هم بزند. برای آن کار او همیشه از قدرت استفاده می‌کند. او ادعای قدرت بر ما را دارد. او نمی‌خواهد ما فرزندان خدا باشیم، بلکه می‌خواهد ما را از دست خدا بیرون بکشد و می‌خواهد که ما از آن او باشیم. حتی در آن زمان در بیابان، عیسی می‌توانست قدرت، امنیت و نان را از شیطان دریافت کند. اما او اجازه نداد که توجه اش از خدا منحرف شود. نه حتی در باغ جتسیمانی اجازه آن کار را نداد. زیرا عیسی تمام حواس و تمام اعتماد خود را از شیطان برگرداند و فقط به خدا نگاه کرد و فریاد زد: «ای پدر!» با این کلام و با این فریاد پریشانی، عیسی از خلوت بیرون آمد و با خدا جمع شد. از این به بعد، عیسی دیگر تنها نبود، بلکه پدر با او بود. و هر دو به چیزی وحشتناک و در عین حال شگفت‌انگیز نگاه می‌کردند: یک جام. در زمان‌های قدیم، جام همیشه جنبه‌ای تاریک داشت و سرنوشت عمیق فرد به شکلی اسرارآمیز در آن پیدا می‌شد. برای عیسی، سرنوشت او رمز و راز نبود. او می‌دانست سرنوشتش به کجا ختم می‌شود. او می‌دانست چه چیزی در انتظارش است: مرگ! و عیسی آن را نمی‌خواست! عیسی می‌خواست زندگی کند! مرگ در تضاد با هویت عیسی بود. و در آن زمان قرار بود عیسی مرگ را تجربه کند! او دعا کرد: این جام را از من دور کن! . اما در همان زمان، عیسی خود را به

طور کامل در دستان خدا قرار داد. و کاملاً تسلیم اراده پدر شد. مرگ وحشتناک است و عیسی نمی خواست بمیرد، اما اگر پدر چنین می خواست، اراده او قوی تر از مرگ است. عیسی دعا کرد: "اراده تو انجام شود!" دعای عیسی یک مبارزه واقعی بود. عیسی با یک انتخاب روبرو شد: او پیش دروازه مرگ ایستاده بود. مرگ در مقابل او بود ... زندگی پشت سر او. عیسی در فضای بین بهشت و جهنم زندگی کرد و رنج کشید. و عیسی خود را تسلیم پدر کرد. بعد از دعا عیسی نزد شاگردان خود بازگشت. هیچ چیز در باره آنها تغییر نکرده بود. در آن شب سرنوشت ساز نیز هیچ چیز تغییر نکرده بود. سربازان از قبل در راه بودند تا عیسی را دستگیر کرده و او را بکشند. هیچ چیز در روند رویداد تغییر نکرده بود. فقط عیسی تغییر کرده بود. تصمیم گرفته بود وارد دروازه مرگ شود. او تصمیم خود را گرفته بود. دعای عیسی در باغ جتسیمانی با دعاهاى ما قابل مقایسه نیست. و با این حال ما نیز می توانیم آنچه را که عیسی تجربه کرد، تجربه کنیم. وقتی در بحران هستیم و می خواهیم فرار کنیم و بعد دعا می کنیم، اغلب هیچ تغییری در شرایط ایجاد نمی شود. دست کم برای ما آشکار نیست. وضعیت دقیقاً به همین شرایط باقی می ماند. و با این حال ذهن خود را از طریق دعا تقویت می کنیم! در باغ جتسیمانی هم چنین اتفاقی را می بینیم. در آن زمان همه چیز دلسردکننده بود؟ همه چیز بایستی فقط با مرگ تمام می شد. لوقا چیزی جالب در مورد واژه "ایستادن" نشان داده. وقتی عیسی از دعا برخاست و هنگامی که از شاگردان خواست برخیزند، دقیقاً از همان واژه استفاده کرده بود که در این جمله گفته شده: «پسر انسان باید رنج بکشد و در روز سوم دوباره برخیزد.» بنابراین در میان این داستان شوم اشاره کوچکی به عید پاک وجود دارد. بنابراین می بینیم که کسی که برای مصلوب شدن تقدیس شده بود، پیشاپیش به عنوان یک برخاسته به قتلگاه هدایت می شود. زیرا از زمان دعای جتسیمانی می دانست که در دستان خداست. در باغ جتسیمانی، عیسی نه تنها روند سرنوشت بی رحمانه خود بر صلیب را در جام دید، بلکه سرنوشتش را در خدا نیز تشخیص داد. خدا به ویژه می خواست که عیسی به صلیب کشیده شود. با وجود همه اینها عیسی می دانست که تحت اراده خداست.

جامعه عزیز! نبرد عیسی در باغ جتسیمانی برای قرن ها آرامشی برای مردم در رنج های بزرگ و در شرایط سخت بوده است. مسیرهایی که خداوند ما را در آن هدایت می کند می تواند دشوار باشد. این مسیرها حتی می توانند غیر قابل تحمل باشند. رنج عیسی همینگونه سخت بود. اما مصیبت او راهی روشن است. مسیر او از طریق جمعه سیاه به عید پاک منتهی می شود. و بنابراین ما جرات می کنیم که فراتر از تاریکی به عید پاک نگاه کنیم. و بدین ترتیب کریسمس کوچکی را با شریک شدن در بدن و خون عیسی در پنجشنبه سبز جشن می گیریم. آمین